



تعلیم و تربیت اسلامی

درس نهم  
اهل بیت پیامبر

آموزگار: خانم خاکسار

دبستان و پیش دبستان علوی





درس ۹

## اهل بیت پیامبر



حسن و حسین به خانه آمدند.  
به مادر سلام کردند و گفتند: امروز چه بوی خوشی خانه را پر کرده است. بوی خوش پدر بزرگ می آید! مادر جواب سلام آن‌ها را داد و گفت: امروز پدر بزرگ مهمان ماست.  
بچه‌ها خیلی خوش حال شدند و به درون اتاق دویدند.  
پیامبر خدا هر دو را در آغوش گرفت. او نوه‌هایش را خیلی دوست داشت.  
سپس پیامبر عایش را بر سر خود و نوه‌هایش کشید.  
بچه‌ها دستان کوچک خود را دور گردن پیامبر انداختند.  
هر کدام آرزویی کردند:  
- کاش پدر اینجا بود.  
- کاش مادر اینجا بود.  
لحظه‌ای بعد، صدایی آشنا شنیدند.  
...اجازه می‌دهید ما هم در کنار شما باشیم؟  
بچه‌ها از دیدن پدر و مادر در کنار پیامبر خیلی خوش حال شدند.  
اتاق کوچکی درست شد. پر از صفا و مهربانی!

♦♦♦

پیامبر دست به دعا بلند کرد:  
خدایا این چهار نفر اهل بیت من هستند.  
دوستان آن‌ها دوستان من هستند و دشمنان آن‌ها دشمن من!  
خدایا بر آن‌ها درود فرست و بدی‌ها را از آن‌ها دور کن!





## فکر می‌کنم

اهل بیت پیامبر چگونه انسان‌هایی بودند که خدا و پیامبرش، آن‌ها را این همه دوست داشتند؟

آن‌ها انسان‌های بسیار دلسوز و مهربان و از همه‌ی بدی‌ها به دور بودند.



## دوست دارم

من هم مثل بزرگ ترها هر وقت می خواهم نام اهل بیت پیامبر را به زبان بیاورم،  
با احترام بگویم: ...

علیه السلام

## گفت و گو کنیم



از این داستان یاد می‌گیریم که ...

۲- دشمنان اهل بیت دشمنان ما

۱- دوستان اهل بیت دوستان ما

۴- اهل بیت آدم‌های خوبی هستند.

۳- به اهل بیت احترام بگذاریم.

## یک کار خوب

ما مسلمانان هر روز در تشهد نمازمان به پیامبر و اهل بیت او درود می‌فرستیم و می‌گوییم:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

حالا این کلمات را کنار هم مرتب کنیم تا معنای آن را یاد بگیریم.

بر محمد

بفرست

خدایا

و اهل بیت او

درود

یعنی: **خدایا بر محمد و اهل بیت او درود بفرست.**



با هم بخوانیم

## داور کشتی

پیامبر عزیز ما  
حضرت زهرا خانه بود  
همان جا گفت به بچه‌ها:  
کدامتان قوی‌ترید؟  
مثل دو مرد پهلوان  
اول بازی هر دو تا  
پنجه به پنجه، دست به دست  
روی گلیم ساده‌ای  
از بازی قشنگشان  
داور مهربانشان

رفت شبی پیش دخترش  
با هر دو تا گل پسرش  
«حسن جانم، حسین جانم  
کشتی بگیرد بدانم»  
روبه روی هم ایستادند  
با مهربانی دست دادند  
بازو به بازو، سر به سر  
کشتی گرفتند دو پسر  
خانه چه غوغا شده بود  
غرق تماشا شده بود

سید محمد مهاجرانی